

حماسی  
اسطوره‌ای

فرهنگ‌ساز

خیال‌انگیز

ورق بزن تا  
بهت بگم

ویسپوبیش، سال ۲، شماره ۲

الناز ناصحی

عرفانی، فلسفی و  
پرماجرا





## «پیتاش خوارگر»

اثر: آرمان آراین

انتشارات افق

۱۳۹۴-۱۴۰۰

برای مرور پنج‌گانه‌ی پتش‌خوارگر که نگارنده‌اش آن را «رُمان اوستا و بُندهش» نامیده و جوهر داستان‌ها و حکمت آن منابع کهن را در این داستان نزدیک به دو هزار صفحه‌ای زنده داشته، بهترین مأخذ شاید نوشتار خود نویسنده باشد که در پایان جلد پنجم مجموعه، بصورت مقاله‌ای به یادگار گذارده است.

«پَتَش خُوارگر» چنان‌که در توضیحات کتاب آمده در واقع نام یک سرزمین است که در این رُمان بر نام یک اَبَرمرد، یا ابرقهرمان کتاب نهاده شده است. واژه‌ای که در گذر زمان، از «پَتَش‌خوارگر - پَتَش‌خُوارگر - تَش‌خوارگر - فَرشوادگر - شوادگر - سوادگر» به «سوادکوه» امروزی (شهرستانی در جنوب استان مازندران کنونی) رسیده و نامش در کتیبه‌های کهن و کتاب بُندهش (بخش ۹ - بند ۷۹) برجای مانده است. معنای احتمالی این نام یعنی «دیاری که هم دشت دارد، هم کوه و هم دریا» و البته برخی نیز آن را نام کهن و سرتاسری گیلان و مازندران امروزی می‌شناسند و نه فقط منطقه سوادکوه کنونی.

در هر حال و در این داستان، این نام علاوه بر اینکه با نام آن سرزمین اساطیری مربوط است به شخصیتی ویژه، اسطوره‌ای و برساخته بازمی‌گردد که با داستان فرّه و یارانش در قلب جهان اسطوره‌های عظیم ایرانی پیوند می‌خورد. در مقاله‌ی آرمان آرین که در انتهای کتاب

«پتش‌خوارگر: حماسه‌ی اندرون» بصورت پیوست چهارم کتاب منتشر شده، چنین آمده است:

#### «سرآغاز:

پتش‌خوارگر هم‌اینک، سومین شخصیتی بود که همراه با جهان‌خویش، در روان این قلم بپاخاست و خویشتن را نمایان کرد. پیش‌تر از او، دو تن دیگر را در جهان دلم به «پتش‌خوارگری» می‌شناختم:

نخست، آموزگاری عجیب و غریب که شاگردانش را به جهان اساطیر می‌برد و دیگری پیرمردی که با مرور خاطرات سحرآمیزش، ما را به جهان اسطوره‌ها روانه می‌کرد.

آن دو شخصیت نیز، گرچه نیرومند و ویژه‌کار بودند و برجستگی‌های فراوانی در مختصات گفتار و کردار و پندارشان بود، اما نگارنده هر چه در جهان دل خود، سبک و سنگین کرد، نتوانست آنها را در آخرین گام‌های تأیید هویت‌شان، در مقام پتش‌خوارگر به رسمیت بشناسد و بار جهان اوستا و بُندهش را بر دوش‌شان بنهد.

نیمه‌ضحاک‌وارگی و همزمان آفریدونگی آن شخصیت، یا بر قامت‌شان، خوش‌دوخت و برازنده نمی‌نمود یا در جایی از حس حضورشان، از نفس می‌افتاد. در چنین بلاتکلیفی حسّی و «غوغای خموش» هنری، اما یک عکس، همه چیز را دگرگونه کرد و الهام‌بخش ورود به جهانی شد که در من

آفریده شده بود اما مَنفَذی برای نمایان شدن نداشت! که برای داخل شدن به چنان کهکشانی، من تنها به دنبال یک دریچه بودم؛ یک نام/شخصیت ویژه، یک اَبَرَقهرمان که بتواند چنان باری را یک تنه بر دوش کشد و چنان حسی در من بجوشاند که گذشته و حال و آینده‌ی آن عالم، بر قلم من عیان و آشکار گردد...

و آن عکس، به ناگاه، همان دریچه شد! برآستی نمی‌دانم چه چیز در آن قاب بود و چرا چنان احساس بزرگی را سبب شد؟! گویی آن تصویر، در گوشه‌ی آن کتاب، با چاپی نه چندان درخشان و ویژه، جا خوش کرده بود و انتظار سرانگشتانی را می‌کشید که برگ به برگ، صفحاتش را بپیمایند و به او برسند...

### داستان آن تصویر:

کتاب را مرحوم پدرم، «محبوب آرین» (قبادی سوادکوهی) در جشن تولد ۲۸

سالگی به من هدیه داد؛ جشنی که برخلاف عموم میهمانی‌های پیشین، اندکی شلوغ‌تر بود و گروهی ده پانزده نفره از خانواده و بستگان نزدیک در آن حاضر بودند [...] او در آن تولد نیز، همچون همیشه مجموعه‌ای از هدایای نقدی و غیرنقدی را به فرزندِ تَه تغاری‌اش داد که یکی نیز، آن کتاب بود: کتابِ رحلی مصوّر «سوادکوه، سرزمین خورشید» (نشر شلفین - ساری - چاپ نخست ۱۳۸۶) که مجموعه عکس‌های جناب «احمد باوند سوادکوهی» از دیار سوادکوه مازندران را در خود داشت.

بعدها بارها به گام‌های آن عکاس/پژوهشگری اندیشیدم که یک روز، رهسپار آن قلّه‌ی زیبا شده بود تا از دژ شاه‌نشین چرات و سوادکوه سر برکشیده از میان ابرها عکسی بگیرد. هیچ آیا خبر داشت که روزی نگارنده‌ای با جذب نیروی اندرونِ آن قاب، پنجره‌ای به پنج‌گانه‌ای خواهد گشود



که دیگر بار جهان اساطیر ایرانی اوستا و بُندهش را در آن زنده خواهد نمود؟

### اوستا و بُندهش:

... در سرآغاز سخن از جهان پتش‌خوارگر، پیش از هر چیز باید به دو کتاب بسیار مهم، مؤثر و تاریخ‌ساز اشاره کنم: نخست کتاب جلیل «اوستا» (نسخه ی دو جلدی، به کوشش و برگردان بی‌نظیرِ پرفسور جلیل دوستخواه، نشر مروارید) که در آن زمان که کودکی بودم، به خانه‌ی ما وارد شد. داستان ورودِ اوستا به خانه ما نیز خود داستانی دل‌انگیز است؛ که نسخه‌ای از آن به دست خود استاد دوستخواه، به برادرم «اُمید» اهدا شد که در آن روزگار، نوجوانی بس هوشمند و علاقه‌مند و پسری جویا و پویا بود.

شاید این ارتباط شگرف فرهنگی که اساساً با ردّ و بدل شدن چند نامه و سرانجام گام نهادن کتاب اوستا به منزل ما آغاز شده بود، مهم‌ترین واقعه ایران‌شناسی در عصر کودکی من به شمار می‌رفت [...]

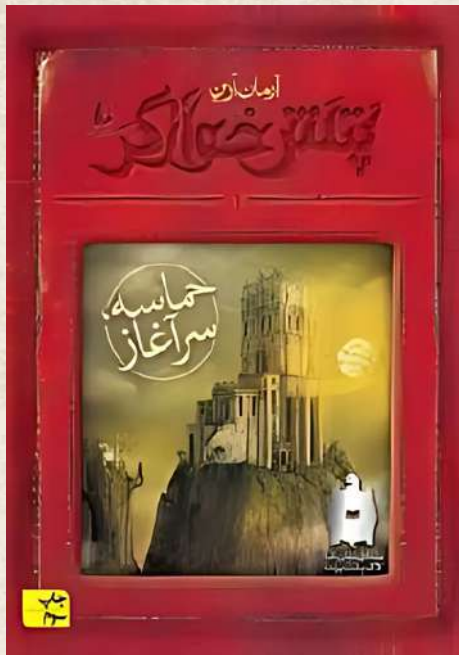
دکتر «جلیل دوستخواه» بزرگ که خود شاگرد برجسته‌ی استاد ابراهیم پورداوود بود و مهم‌ترین و کامل‌ترین نسخه‌ی اوستا تا امروز، از قلم نازنین ایشان منتشر شده، خواسته و ناخواسته، با هدیه‌ی آن دو جلد ارزشمند به برادر نوجوان و علاقه‌مند من - که روزی گویا در دفتر نشر مروارید رخ داد - دانه‌ی رُمان اوستا را در ذهن کودکی کاشت که بعدها جهان پتش‌خوارگر، آهسته‌آهسته در او پرورش یافت و به

پنج‌گانه‌ای رسید که اینک واپسین دفتر آن به پایان رسیده است.

آری، نگارنده‌ی «پارسیان و من، آشوزدنگه»، آینده‌ی کهن، پتش‌خوارگر و افسون‌نامه» هر اندازه که بر دست استادان و رهنمایان راستین خویش بوسه زند، کافی نیست. کتاب دوم که در این مسیر، راهگشا بود، «بُندهش» است با برگردان و پژوهش بی‌نظیر استاد مرحوم «دکتر مهرداد بهار» (انتشارات توس)، فرزند برومند ملک‌الشعرای بهار.



پس، خواندن بُندهش، اندکی پیش از آغاز نگارش پتش‌خوارگر آغاز گردید و بسرعت، جهان کلی اوستا را در جان این قلم، با جزئیات بی‌نظیرش گسترش داد. شاید بتوان گفت، آن چیزها که به مرور و در گذر دو دهه، از عظمت هزار صفحه‌ای دفترهای اوستا در جان نگارنده نشست، ناگهان و در یکی دو سال، با جزئیات صد و پنجاه صفحه‌ای بُندهش ایرانی، به جوش و خروش افتاد و بسوی روایتی یکپارچه و



تازه در داستان پتش خوارگر شتافت. راستی که چه اندازه، فرهنگ آینده‌ی ایران، مرهون زحمات بی‌ادعای آن فرزندان بزرگوار و نازنین خویش است؟ شاید که برخی ایرانیان حتی امروزه نامی از دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر جلیل دوستخواه، دکتر مهرداد بهار، دکتر احسان یارشاطر و... نشنیده و در عوض به دنبال اخبار زرد برخی هنرمند نمایان و سیاست‌فروشان باشند اما تیغ بُران زمان، زودا که نشان دهد، چه کسی ماندگار است و به ژرفای قلب تاریخ و فرهنگ تعلق خواهد داشت.

سه روز پس از آغاز جلد یکم این یادداشت را نوشتم و این حس را داشتم: «اینک ۱۳ اردی‌بهشت ۹۱ است؛ ساعت یک و نیم شب. در اتاق کارم، رو به نخلستان خاموش و دریاچه‌ی زیبایش نشسته و همینک فصل هشت را تمام کرده‌ام؛ یکسره تایپی و از منظر کیفی، ۹۹٪ نهایی!... می‌کوشم و می‌جوشم تا به امید خدای جان‌بخش، این داستان، بزرگ‌ترین اثر اسطوره‌ای- معنوی نوین ایران شود.» [...]

«پتش خوارگر ۲: مردی از تبار اژدها»  
و آن رویا که سه‌گانه را پنج‌گانه کرد:  
آنچه بی‌درنگ پس از بیداری از آن رویا نوشته‌ام، عیناً چنین است:  
«ماجرای من و معشوق مرا پایانی نیست:  
همینک از خواب قیلوله‌ی بعد از ظهر دوم

«پتش خوارگر ۱: حماسه، سرآغاز»:  
قرارداد انتشار «پتش خوارگر» با نشر افق و جناب آقای «رضا هاشمی‌نژاد»، در سال ۱۳۸۸ خورشیدی بسته شد؛ نهم اسفندماه آن سال و به عنوان یک سه‌گانه و نه پنج‌گانه! کمی مانده تا نوروز ۱۳۸۹ که با درگذشت ناگهانی پدرم، زندگی ما و نگارش پتش خوارگر نیز دست کم تا دو سال، دستخوش تلاطم‌های مهمی شد. صد البته، سال هشتاد و هشت به خودی خود، برای این قلم و سرزمین مادری‌اش سالی اثرگذار و شاخص بود؛ هم در زندگی خصوصی و هم در وقایع سیاسی و اجتماعی، که در خلال همگی، پنج‌گانه نیز بالید و آبدیده شد تا سرانجام کشتی خویش را از دریای آن حوادث بیرون کشد. [...]

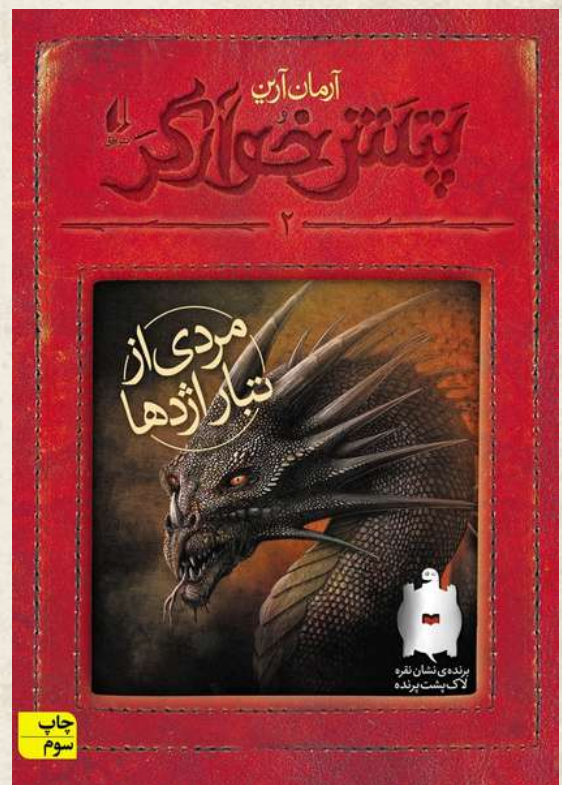
اسفند ۱۳۹۳ بیدار شده و پشت لپ‌تاپ نشسته‌ام تا از رویایی شگفت و راهگشا بنویسم که تا دقایقی پیش‌تر در آن بودم: «خواب دیدم که در خواب، از خواب برخاستم و صدای موسیقی را زیاد کردم. همسرم شگفت‌زده پرسید: چه شد؟ تو که خواب بودی!

او نیز در حال خانه‌ای تاریک و ناشناس که گویا خانه‌ی ما بود، خوابیده بود. در فضای آن اتاق به‌راه افتادم و قدم‌زنان گفتم: خوابی دیدم شگفت! پتش‌خوارگر در مسیری غریب از یک خط داستانی حرکت می‌کرد: جایی مرداب‌گون با اژدهایی خفته... او شاهدختی را نجات داد و گریزانده؛ اما ناگاه، برجا پیر شد! مویش سپید شد و شکست خورد...

همین‌ها را که در خواب، از رویایم برای همسرم می‌گفتم تصاویرشان را نیز پیش چشم می‌دیدم و مرور می‌کردم... آنگاه به ناگاه دریافتم که باید همین‌ها را به جلد دوم سه‌گانه اضافه کنم و در آن خواب در خواب بیدارگون، همان‌اندازه هیجان‌زده شدم که غمگین! می‌دانستم که همین حالا نیز جلد دوم، ششصد صفحه شده و تحمل بار صفحات اضافی دیگر را - نسبت به جلد یکم که چهارصد و بیست صفحه‌ی تایی بود - ندارد و همچنان در خواب محاسبه کردم که این خطّ اضافی، دست‌کم دویست سیصد صفحه، بر آن حجم خواهد افزود!

پس در خواب به خودم و همسرم دل‌داری دادم که عیبی ندارد، پتش‌خوارگر را چهار جلدی می‌کنم! این خط تازه را به جلد دوم می‌افزایم و بعد آن را به دو بخش تقسیم می‌کنم... که خود به جلد دوم و سوم تقسیم شود و سپس جلد سوم را بعنوان جلد چهارم خواهم نوشت».

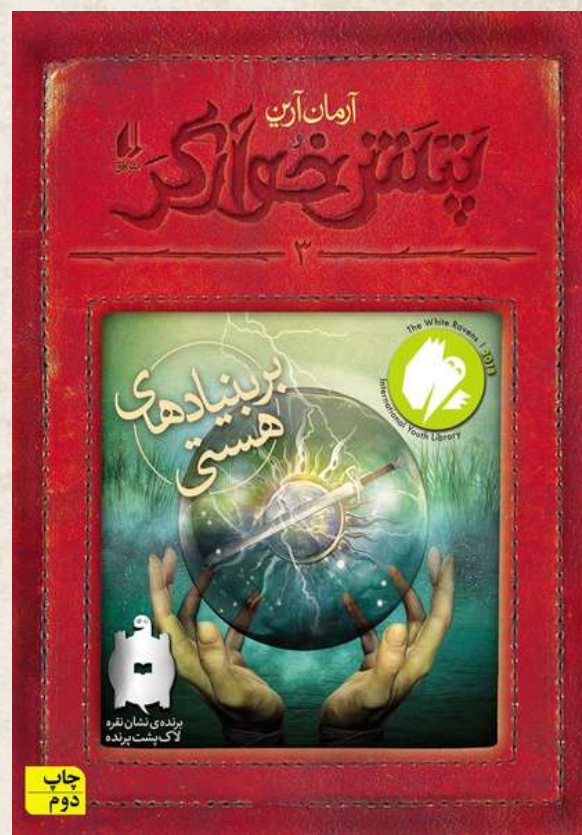
با این فکرها بیدار شدم و چشم گشودم و با حیرت، از آن رویای چند لایه برخاستم! اینک فشرده‌ی خطّ سیر کامل از آنچه را که باید افزوده می‌شد، دیده بودم و در سر و جان داشتم. از شدت فشار آن خواب پیچیده، گلویم گرفته بود و عضلات گردنم به شدت درد می‌کرد، چنان‌که سر از بالش نمی‌توانستم برداشتم. سرانجام به هر شکل که بود، نهیبی بر خود زدم و بلند شدم و بسوی میز کارم شتافتم. اینها را



اقتصادی و کاری و اجتماعی و معنوی و سیاسی، باز هم مرا از نور زاینده‌ی خویش سیراب می‌سازی و قلم‌ام را سرشار می‌فرمایی... یاری‌ام فرما برای اتمام و ویرایش نهایی جلد چهارم، آنگاه نگارش و ویرایش و ارسال نهایی جلد پنجم و آخر پتش‌خوارگر...»

**«پتش‌خوارگر ۵: حماسه‌ی اندرون»**  
و سخن پایانی:  
[...]

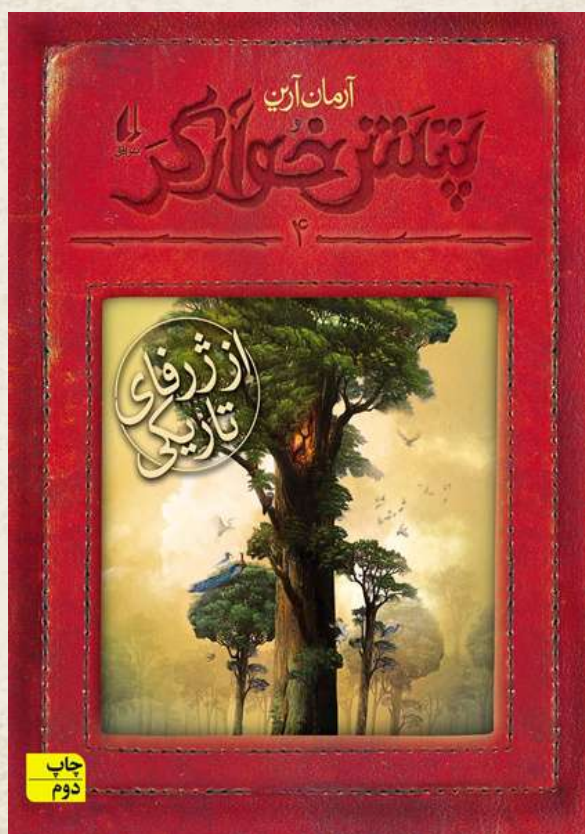
تاریخ دیرین فکر و فرهنگ ایرانِ بزرگ، سرشار از پیچیدگی‌های بدیع و اغلب ناشناخته و نکاتِ نغز و شگفت، در دل

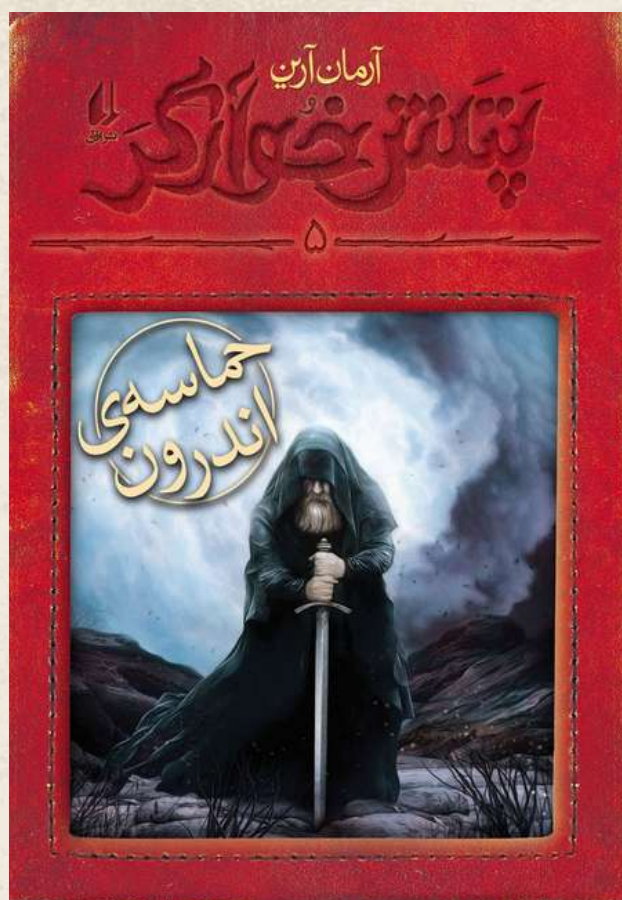


نوشتم و حالا نیز بی‌درنگ فایل (نسخه‌ی اول) جلد دوم تمام شده‌ی پتش‌خوارگر را باز خواهم کرد تا ببینم چگونه می‌توان آن مسیر رویایی را به درون آن جلد، تزریق و جای‌گیر کرد!»

**«پتش‌خوارگر ۳: بر بنیادهای هستی» و «پتش‌خوارگر ۴: از ژرفای تاریکی»**  
[...]

نمونه‌ای از مناجات‌های مکتوب و مداوم این قلم حین نگارش پتش‌خوارگر ۴: «الهی سپاس بی‌پایان، سخاوّت تو را که به فضل و بزرگی خود می‌بخشی و نه به لیاقت من. خدایا سپاس بی‌پایان تو را که با این همه درد و فشار، دلار ۱۱ هزار تومانی و فشار





هستیم. سفری بسانِ اسطوره‌ای در جهانِ آفاق و بُرون؛ و بسانِ حماسه‌ای از برای افق‌های اندرون.

آ.آ - ۴ و ۲۴ دی ۹۹»

\*\*\*

چنان‌که گفته شد، متن بالا پیش‌تر به عنوان مقاله‌ای در پایان جلد پنجم پتش‌خوارگر (نشر افق) منتشر شده و در شکل اصلی‌اش حاوی جدول‌ها و مطالب مفصل‌تر تاریخی برای علاقه‌مندان است که برای خواندن متن کامل آن می‌توانید به کتاب مذکور مراجعه فرمایید.

پایان

تاریخ بشر بر زمین است. چنان‌که ایران را می‌توان حلقه‌ی اتصال شرق و غرب؛ و اندیشه‌ی جاری در بطن‌اش را حلقه‌ی مفقوده‌ی تمدن بشری دانست.

بدون شناخت فرهنگ، تاریخ، دین، عرفان و اسطوره‌های ایرانی، نمی‌توان حقیقت را به تمامی در آغوش کشید و تصویر درستی از دیروز تا امروز بشریت بدست آورد. این نه گزاف‌گویی، که به لحاظ دانشی و عرفانی، به دقت قابل‌اثبات است.

جهان پتش‌خوارگر، در پی فراز و فرودهای دوازده ساله‌ی زایش و بالش خویش، لبریز است از همین اشارات کهن و نکته‌های معاصر؛ یعنی همان اندازه که به اسطوره‌های کهن و جهان اندیشه و فرهنگ دیرین ایرانی و هستی‌شناسی از منظر آن می‌پردازد، به وقایع روز و ریشه‌های آن و حتی آینده‌ی جهان توجه دارد.

پتش‌خوارگر، در خط داستانی ظاهری خود، داستانی است که می‌توان آن را خواند و احتمالاً از فراز و فرودهای داستانی‌اش، هیجان‌زده و شاد و غمین شد. اما در خطوط اندیشگی زیرین و لایه‌های نهان، هم‌لبریز از واکاوی مسائل تاریخی، فرهنگی، عرفانی، دینی و اسطوره‌ای ایران کهن است و هم کنکاش‌گر در امور فرهنگی، سیاسی و اجتماعی معاصر آن.

پتش‌خوارگر، بی‌تردید پایان این کار و راه نیست... سرآغازی است برای پیمودن آن سفر که یکایک ما نیازمند پیمودنش